

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به بحث تعارض گفتیم طبق همین کتاب فوائد مرحوم آقای نائینی جلو برویم، یکی دو مطلب را قبل از ورود در بحث تصحیح بحث سابق عرض کنم، در سابق در روزهای گذشته عرض کردیم که در کتاب رساله که تالیف شافعی است و فعلا در دنیای اسلام تا آن جایی که من خبر دارم نخستین کتابی که الان موجود است و چاپ شده این است، حالا کتابهای دیگه یا چاپ نشدند یا من خبر ندارم که چاپ شده باشد و گفتیم دو باب دارد، یکی اختلاف الاحادیث، بحث سر کلمه تعارض بود که عنوان باب را چه چیزی قرار بدهیم و یکی هم علل احادیث، علل حدیث یا العلل فی الاحادیث، البته این را من خودم دیدم لکن باز دو مرتبه شبهه شد، وقتی شبهه می کنند دو مرتبه، سه مرتبه نگاه می کنم. باب علل درست است، خود متن کتاب است، در کتاب رساله است اما باب اختلاف معلوم شد نسخ کتاب مختلف است و اصولا مرادش از اختلاف، اختلاف روایات نیست، من دیدم چون در اثنای باب بعضی از روایات را آورده اشتباه شد، اختلاف اقوال مرادش است نه اختلاف، بلکه طبعا اختلاف اقوال گاهی منشأ اختلاف روایات است لکن آن جا نظرش روی اختلاف احادیث نیست حتی ممکن است حدیث واحد را دو جور برداشت شده اختلاف اقوال. اختلاف اقوال صحابه یا غیر صحابه، پس بنابراین در کتاب رساله گفتند دو عنوان است نه، یک عنوان بیشتر نیست که آن علل باشد، البته علل جهات مختلف حدیث است که یکیش هم تعارض و اختلافشان است. نکته تصحیح این مطلب که گفتم دو عنوان دارد نه یک عنوان بیشتر ندارد.

مطلب دیگر این است که عرض کردیم در نخستین کتابهایی که در شیعه نوشته شده زمان اصحاب امام کاظم و حضرت رضا سلام الله علیه بود، این مطلب درست بود لکن تردیدها بین این که علل بوده یا اختلاف، همچنین مردد شاید نقل کردند وقتی در بحث گذشته بود، کتابی که نوشته شده.

عرض کنم که این مطلب به گوشم خورده بود یا مثلاً در اثنای مطالعات حالا به اصطلاح دقت نکرده بودند، باز دو مرتبه مراجعه کردیم که کتاب های اولیه ما علل الحدیث است یا باب اختلاف الحدیث، این شبهه شد، چون من هر دو را تردیداً نقل کردم، بعد دیدم هر دو درست است، هم علل الحدیث و هم اختلاف الحدیث یا اختلاف الاحادیث و توضیحش این است که اولین کسانی که ما داریم که در این جهت نوشتند مرحوم یونس ابن عبدالرحمن است. خب مطلعید مرحوم آقای آقا سید حسن صدر رحمه الله کتابی به نام تاسیس الشیعه دارد که شیعه در فنون اسلام و در علوم اسلام بر بقیه فرق مقدم است، انصافاً این هست یعنی اصل این مطلب این که شیعه به لحاظ حکومتی نتوانستند ولی نشد، به خاطر آن جهاتی که مربوط به اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین بود و به جهات قصوری که مردم داشتند در معرفت اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و به خاطر قضایای دیگر حالا من وارد بحث اجتماعی تاریخی سیاسیش نمی خواهم بشوم اما به لحاظ علمی بدون شک در درجه اول خود ائمه شیعه و در درجه بعدها با فاصله زیاد خود شیعه در مسائل علمی و فرهنگی واقعا پیشتاز هستند، نمی شود انکار کرد. اصولاً در میان صحابه، عرض کردیم از صحابه به بعد شروع کنیم اصولاً ائمه شیعه علیهم السلام همیشه چهره های نورانی به لحاظ تقوی، معنویت و به لحاظ علم و به لحاظ فرهنگ و به لحاظ یعنی آن جهات الهی که فوق تصورات بشری است، آن ها اصلاً ما واردش نمی شویم، حد ما نیست اما این جهات ظاهری فرض کنید مثلاً در میان صحابه خود امیرالمومنین، ما چند تا از صحابه داریم که یک مقداری اطلاعاتشان خوب است مثل عبدالله ابن عباس یا امیرالمومنین علی راسهم، واقعا یک چهره ممتاز علمی هستند، عرض کردم با قطع نظر از مقام عصمت و امامت و عهد من الله، آن ها که فوق تصورات بشری است، در این زیارت جامعه بعد از پنج شش صفحه، هفت هشت صفحه که این قدر مقامات ذکر می کند آخرش می گوید تجلی من العارفین بهم و بحقهم، تقاضا می کند که معرفت مقامات آنها را پیدا بکنیم، آن زیارت طولانی و آن مقامات که هیچی، آن ها اصلاً بحث دیگری است. خود امام صادق سلام الله علیه اصولاً به عنوان واقعا یک چهره فرهنگی مطرح است، حضرت باقر سلام الله علیه. اینها نه فقط ائمه الهی هستند که بعهد من الله با آن تفسیری که هست، اصلاً در واقع اینها احیاگر علومند، مثلاً درباره امام باقر سلام الله علیه دارد بيقر علم النبیین، خیلی تعبیر لطیفی است، نه این که فقط اسلام، علم النبیین، تمام آنچه انبیاء در طول وحی آوردند اگر دقت بشود در روایت عنوان بيقر

.....

علم النبیین، یعنی تمام آنچه که حقایق و حیانی است قبل از اسلام، حالا غیر از این که اینها اصلاً حقیقت نوریه بودند، کنتم انواراً بعرضه محدقین، غیر از این جهات اینها چهره های نورانی هستند، چهره های خاصی هستند که غیر از آن جهات، این جهاتی که مرتبط با زندگی بشری ما می شود باز هم چهره های بسیار نورانی و بسیار درخشان و بسیار ممتاز در عالم علم و فرهنگ هستند. خب طبیعتاً روی شیعه هم اثر می کند، حالا جهات سیاسی و اجتماعی مشکلاتی پیدا کرد این جهات علمی یعنی حقیقتاً اهل بیت به حسب ظاهری هم می خواستند آن حقیقت حدیث ثقلین که عدل قرآن باشند آن را بیان بکنند و این در حقیقت آنچه که از ائمه علیهم السلام متوقع بود از هیچ یک از فقه های اسلام متوقع نبود، از هیچ یک از سلاطین و خلفا و خلفای راشدین به اصطلاح خودشان متوقع نبود، هیچ کس از آنها ادعا نکردند که ما عدل قرآن نیستیم به اصطلاح اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین. حالا به هر حال من نمی خواهم در این قسمت لکن این مطلبی را که مرحوم آقای صدر اجمالاً دارند، حالا مطالبی که ایشان فرمودند دقیق هست یا نه آن بحث دیگری است و لکن اجمالاً در این جهت جلودار بودن اهل بیت سلام الله علیهم و با یک تفاوت زیاد شاگردان این مکتب کسانی که تربیت شده این مکتب بودند در این قسمتها این کاملاً روشن و کاملاً واضح و در تاریخ متجلی است، مثلاً در همین بحث علل که الان عرض کردیم هم یونس ابن عبدالرحمن رضوان الله تعالی علیه کتاب دارد و هم احمد برقی، البته این که در کتاب فهرست شیخ و فهرست نجاشی آمده، یونس ابن عبدالرحمن این هم البته من الان وارد بحث های فهرستی نمی خواهم بشوم چون از بحث تعارض ما خارج است لکن این هست یعنی گاهی زیاد نیست اما گاهی اختلاف تعبیر بین شیخ و نجاشی در فهرستشان هست و گاهی نکات خاص خودش را دارد. مرحوم نجاشی کتابی که به یونس نسبت داده اسمش را علل الحدیث گذاشته، مرحوم شیخ در فهرستش می شود اختلاف الحدیث یا احادیث گذاشته یعنی کاملاً دو تفکر مختلف و هنوز هم از نظر دقیق بخواهیم توجه بکنیم، توجیه بکنیم و تحلیل بکنیم الان مشکلات داریم چون این کتابها الان موجود نیست لکن من به طور کلی عرض می کنم اختلاف شیخ و نجاشی مربوط است به اختلاف آن مصدري که در اختیارشان بوده یا نسخه ای از آن مصدر، فرض کنید مثلاً کتاب فهرست ابن الولید در اختیارشان بوده، دو نسخه از این فهرست بوده، در یک نسخه مثلاً یک عنوان بوده و در یک نسخه دیگر عنوان دیگر، غالباً این طور، آیا این جا این طور است را من نمی خواهم وارد

بحث بشوم چون احتیاج به بحث های خاص خودش دارد لکن این هست، من چون واقعا برایم شبهه شد، من آن روز که عرض کردم با تردید، مراجعه کردیم دیدیم که بله مصادر اولیه ما، مصادر اولیه ای که الان در اختیار ما هست فهرست شیخ و فهرست نجاشی دو تا عنوان دارند، مرحوم شیخ اختلاف الحدیث یا احادیث دارد و مرحوم نجاشی هم عنوان علل الحدیث دارد، الان هم عادتاً به طور طبیعی ترجیح را ما با نجاشی می دهیم اما بعضی جاها خب ترجیح با شیخ است انصافاً، حالا می گویند از آقای بروجردی نقل شده که فهرست نجاشی ناظر به شیخ است، در این که نجاشی متعرض حال شیخ شده جای شک نیست، در فهرستش دارد محمد ابن الحسن و البته راجع به ایشان تعبیر زیاد ندارد، فقط گفته ثقة عین، شیخ را باید اجل از این تعریف می کرد، راجع به کلینی خیلی تقدیر و احترام کرد، اضط الناس فی الحدیث و اوثقهم اما راجع به شیخ اکتفا کرده و عبارات دیگر و انصافاً کلینی هم فوق العاده است، نمی شود انکار کرد. من عرض کردم وقتی فوق العادگی افرادی را بیان می کنم این نتیجه تتبع شخصی خودم است، شهادت نجاشی یا شهادت شیخ نیست، چیزی است که خود من بالوجدان به آن رسیدم، آن نتیجه وجدانی خودم را عرض می کنم، این که ایشان ناظر به عبارت شیخ باشد و بخواهد عبارت شیخ را تصحیح بکند احتمالش هست، نه این که نیست، به هر حال انصاف قصه با قطع نظر از شهرتی که در خارج واقع شده نجاشی فوق العاده است، اخطاء و اغلاطی را که ما در نجاشی گرفتیم خیلی معدود است، ایشان دارد اما خیلی معدود است، حالا بعضی هایش هم روی مبانی است که آنها بحث دیگری است و اما شیخ را بالاخره در فتره ای در حدود ۴۱ سال، ۴۲ سال این همه موضوعات متعدد را در دائره معارف دینی نوشتن واقعا کار سنگینی است، مرحوم شیخ در تمام معارف دینی ما اثر دارد و تقریباً بعد از شیخ چهره دیگری که این قدر در مجموعه معارف ما اثر داشته باشد علامه رحمه الله است لکن شیخ فوق العاده است، حالا علامه رجال دارد، فهرست ندارد، شیخ فهرست هم دارد، علامه تفسیر ندارد شیخ تفسیر هم دارد الی آخره که نمی خواهم وارد بحث بشوم. به هر حال آیا نجاشی هدفش تصحیح عبارات شیخ است کما قیل؟ یا واقعا نسخه ای که در اختیارش بوده و فهرستی که در اختیارش بوده. چون من عرض کردم آنچه که در کتاب نجاشی و شیخ آمده غالباً از راه فهارس است یعنی فرض کنید مثلاً مرحوم ابن الولید در فهرست خودش طریقهش را من باب مثال به همین کتابی که الان کتاب یونس ابن عبدالرحمن دارد مثلاً من باب مثال، شیخ هم، آن وقت اینها می آمدند

طریقی که به فهرست یا اجازه ابن الولید داشتند این را اضافه می کردند طریقتشان به کتاب می شد، نحوه کار این بود، حالا ممکن بود نسخه ابن الولید مشکل داشته باشد، ما مواردی را داریم که نسخه ابن الولید مشکل دارد، به چه معنا مشکل دارد؟ به این معنا که مثلاً پیش شیخ یک جور بوده، پیش نجاشی یک جور، ظاهرش این طور است دیگر و آنها ذکر می کنند و طریق خودشان را می آورند، به هر حال این گاهی پیش می آید، یا فهرست صدوق یا فهرست ابن بته، فهرست ابن بته هم مشکل طریق داشته و هم خود نسخه کتاب یعنی خود اصل کتاب هم خالی از مشاکل نبوده، توضیحاتش جای دیگر.

به هر حال چیز عجیب برای ما این بود که مرحوم نجاشی این جا علل الحدیث اسم برده و مرحوم شیخ اختلاف الحدیث یا احادیث و مورد دوم که در این دو فهرست هست به این عنوان راجع به احمد برقی هست یا به اصطلاح برقی پسر.

یکی از حضار: شیخ اختلاف ندارد، کتاب العلل دارد

آیت الله مددی: نه بعد اختلاف الحدیث دارد غیر از علل است. علل الحدیث نجاشی دارد در یونس ابن عبدالرحمن، در احمد برقی هم عجیب این است که هر دو همین اختلاف را دارند، احمد ابن محمد ابن خالد برقی هر دویشان به عنوان فهرست، البته الان محاسن به ما رسیده نسخه ای که هست و طبعا این محاسنی که به ما رسیده خیلی نسخه ناقصی است، فوق العاده ناقص است، آنچه که از محاسن در کتاب شیخ و نجاشی در فهرست آمده معظمش در این کتاب موجود نیست نه این که بعضی هایش، معظمش نیست. یکی از کتابهای محاسن اختلاف الحدیث بوده کما عند الشیخ، علل الحدیث بوده کما عند النجاشی یعنی خیلی تعجب آور است، دو نفر که اینها سابقه دار در نوشتن هستند یکی اختلاف الحدیث شیخ تعبیر می کند و نجاشی علل الحدیث، هم یونس و هم احمد برقی، نمی دانیم حالا چرا این کار پیش آمده، چطور شده؟ به مجرد اختلاف نسخ بوده یا کار دیگری بوده آن هایش را من چون نمی خواهیم وارد این بحث بشویم یا ترجیح بدهیم و نقادی بکنیم کدام یکی را. غرض هر دو بزرگوار در این دو بزرگوار که از مولفین اولیه هستند، البته برقی جز مولفین اولیه نیست، از مولفین اولیه یونس ابن عبدالرحمن است، خب ما اگر باشیم و طبق قاعده یونس عمرا از شافعی بزرگتر بوده، ما تولد یونس را شاید دقیقاً ندانیم اما به هر حال قطعاً از شافعی عمرا بزرگتر بوده یونس ابن عبدالرحمن، آیا این کفایت می کند که بگوییم

.....

اولین کسی که این علم را نوشته یونس است قبل از شافعی؟ البته عرض کردم ما قبل از شافعی اصول داریم اما آنی که الان رسیده و چاپ شده این است، اصول کتاب الرساله است. به هر حال چون شافعی بنا بر مشهور سال ۱۵۰ به دنیا آمده و امام صادق سلام الله علیه بنا بر مشهور ۱۴۸ وفات ایشان است و یونس ابن عبدالرحمن در سفر حج حضرت صادق را دیده یعنی حضرت را ملاقات کرده اما لم یرو عنه، از ایشان حدیث نقل نکرده، مطلب نقل نکرده لکن امام را دیده پس عادتاً مثلاً فرض کنید هجده ساله و بیست ساله بوده، بیست سال یا هجده سال یا کمتر یا بیشتر، عمراً بر مثل شافعی مقدم است، یونس ابن عبدالرحمن مقدم است، حالا آیا اولین نوشتار در دنیای اسلام همین بوده؟ علل الحدیث یونس ابن عبدالرحمن بوده که شافعی هم العلل فی الاحادیث را از او گرفته باشد، ما الان دقیقاً این که ما به خاطر اختلاف عمر نسبت بدهیم الان مشکل است، چون ظاهراً حدود چهل و خرده ای سال، چهل و چهار، چهل و پنج سال یا چهل و سه چهار سالگی کتاب را نوشته و این کتابی که هست ۱۹۵، به نظرم نسخه ای که هست نسخه ربیع ابن سلیمان، ربیع شاگرد معروف ایشان، تاریخ استنساخ دارد که حالا اگر درست باشد، حالا غرضم این است که لکن این نشان می دهد که اصحاب ما آن نکته ای را که من عرض کردم مباحث سوال از اختلاف حدیث از امام صادق سلام الله علیه است لکن تالیف اصحاب امام کاظم سلام الله علیه است، یک یونس ابن عبدالرحمن که امام صادق را دیده در زمان امام کاظم، امام کاظم ۳۳ سال بعد از حضرت صادق سلام الله علیه شهید شدند، ۱۸۳، قطعاً دیگر مرد بزرگی بوده کاملاً از علما و فضلا بوده، و اسئله از امام کاظم دارد لذا اصحاب امام کاظم حساب می شود. علی ای حال کیف ما کان ظاهراً نوشتار ایشان ظاهراً مقدم بر، بر شافعی که مقدم است، آیا اهل سنت کتاب های دیگری در اصول یا در این جهت نوشتند که قبل از این تاریخ باشد الان من مراجعه نکردم.

پس تقریباً می شود گفت اولین کسانی که در این جهت نوشتند یکی یونس ابن عبدالرحمن است و طبعاً برقی قطعاً بعد از شافعی است ۲۷۴ یا ۲۸۰ وفات برقی را ضبط کردند، قطعاً بعد از شافعی است، ایشان دارد و غیر از ایشان هم عرض کردم در کتاب نوادرالحکمه هم بابتی بوده که ظاهراً الان حذف شده، نشد من مستقلاً به خود فهرست نوادرالحکمه، این فهرست نوادرالحکمه را اگر بشود از کتاب فهرست شیخ، چون نجاشی فهرست را ندارد، فهرست شیخ را نگاه بکنید، کتاب اختلاف الاحادیث دارد چون عرض کردیم مرحوم صاحب

نوادر عرض کردیم در بحث های آخر نه در بحث هایی که الان داریم، در جاهای دیگر عرض کردیم، کتابی به نام مناقب الرجال دارد مرحوم نوادر در همین نوادر که ظاهرا قسمت های معتنا بهش الان در کشی موجود است، این جزء کتب قدیمی ما در رجال است مناقب الرجال که یک فصلی از کتاب نوادرالحکمه است و عرض کردیم یکی از علمای یمن که کتابی دارد از باب کتاب اختلاف الحديث ایشان نام می برد، اگر شیخ دارد نمی دانم، در ذهنم الان.

یکی از حضار: مبهم ۱۸:۵۸

آیت الله مددی: می دانم، یکیش مناقب الرجال است، آن را که الان پیدا کردیم، اختلاف الحديث هم دارد؟ آن را که من می دانم، خودم گفتم، احتیاج به خواندن شما نبود، آن را مفصل بحث کردیم، جاهایش را در کشی معین کردیم، نسخه ای که در اختیار کشی بوده، نه در این بحث تعارض، جای دیگر بحث های فهرستی که داریم.

در ذهنم بود که نیست، عنوان کتاب وارد نشده، در ذهنم این طور بود و هو مشتمل علی کتب جماعه، کتب عدّه اما این را این عالم یمنی از کتاب نقل کرده، ایشان تقریبا معاصر برقی است. اختلاف الاحادیث یا اختلاف الحديث، این قسمت چاپ شده در بعضی از این مجلات تحقیقی و فصلنامه ها این چاپ شده عین عبارت آن آقا چاپ شده، الان نشد من مراجعه بکنم، کتاب در اختیارم بود اما نشد مراجعه بکنم. این ها کسانی هستند که از اوائل نوشتند، کتاب ترمذی هم کتاب آخرش علل است، اصلا بحث علل را دارند البته علل اعم از باب تعارض و اختلاف است و عرض کردیم سابقا هم ظاهرا همان جلسه اما با تردید چون من گاهی اوقات به حافظه اعتماد می کنم و الان هم یواش یواش حافظه کاراییش را می خواهد از دست بدهد، امروز هم باز مراجعه کردم خود مرحوم کلینی هم باب اختلاف الاحادیث دارد در قرن چهارم، این تا این جا نشان می دهد که اوائل کار و عرض کردیم حدود معاصر مرحوم برقی، ابن قتیبه ۲۷۰ - ۲۸۰ تاست کم و زیاد تاویل مختلف الحديث دارد، این چند عنوانی که فعلا در اختیار من بود، البته مطلب الان با این دستگاه ها خیلی راحت می شود پیدا کرد که نشان می دهد که اوائل کلمه، کلمه اختلاف و مختلف الحديث یا علل حدیث بوده و انصافا هم درست هم هست، کار درستی است، حالا دقیقا از چه زمانی لفظ تعارض را علمای اصول حالا ابتدائا شیعه یا سنی آن را هم نمی دانم اما عادتا باید

.....

مال اهل سنت باشد، کلمه تعارض را بکار بردند، عرض کردم در عده شیخ طوسی إذا تعارضا و تقابلا، تقابل، تقابل از لفظ قبال یعنی مقابل، یعنی روبروی هم، دو تا حدیث روبروی هم قرار می گیرد اما تعارض یعنی هم عرض هم باشند، آنی که الان یعنی اصطلاحی که بعد آوردند لفظ هم عرض بودن، در عرض یکدیگر، حالا مثلا بگوییم در پهنه یکدیگر، تصور عمومی این بوده که انسان وقتی یک جایی می ایستد، نگاه می کند یک پهنه ای در مقابلش هست، یک طولی هست مثلا امتداد، مدّ البصر به اصطلاح، تا جایی که چشم می بیند، یک پهنه ای هست و یک طولی هست اصطلاحا، طول مشکل ندارد، اما آن پهنه گاهی مثلا این پهنه نصفش یک حدیث را گرفته و نصفش یک حدیث، از این جهت می شود، روشن شد؟ البته کلمه تعارض از پهنه نیست اما عریض، عرض، فذو دعا عریض در قرآن هم آمده، فذو دعا عریض خیلی گسترده، یک گستردگی که مقابل انسان قرار می گیرد، این گستردگی گاهی اوقات مثلا فرض کنید من یک گستردگی که طرف راست و چپ من هست نصفش را یک حدیث می گیرد و نصفش را یک حدیث، این تعارض است که عرض می کنم از کلمه عرض است که عرض می کنم، اگر ما بخواهیم این کلمه را در یک گستره، در یک پهنه و یک گستره معین، عرض از کلمه عرض هم در نظر داشته باشیم، تقریبا معنایش این است به خلاف لفظ اختلاف، اختلاف از خلاف است یعنی یک حدیث آمد و یک حدیث مخالفش است، بر خلاف آن است، دنبال آن قرار نگرفته، بر خلاف آن قرار گرفته، این را اصطلاحا لفظ اختلاف بکار می برند اما در تعارض و یا در تقابل روبروی هم است، آن وقت تعبیرهای دیگر مثل تنافی، مثل تکاذب و این تعبیر هم بکار برده شده و این تعبیر تنافی، تنافی یعنی کلّ ینفی الآخر، آن نکته اساسی که در این کلمه تعارض بکار برده شده این است که فرض حجیت برای هر دو شده است، لذا تعبیر تکاذب یعنی این یکذب الآخر و آن هم، اما در باب اختلاف الحدیث فرض حجیت نیست، یک حدیث آمده مخالفی هم دارد، ما الان وقتی که بخواهیم این معنا را از ماده عرض بکار ببریم معارض می گوئیم، مثلا ما یک حکمی داریم این حکم هم مشهور است لکن حدیثی که وارد شده یک حدیث معارض هم دارد اما در کلمه تعارض و بعدها تنافی و بعد ها کلمه تکاذب، این کلماتی که آمده، این فقط مجرد اصطلاح نیست، آنجا آمده گفته مثلا این حدیث مشهور است، معروف است، فتوا بر همین است، بعد لکن یک حدیث معارض هم یکی نقل کرده، آنجا آمدند به عنوان اختلاف گفتند یا علل، این حدیث یک بیماری دارد، عرض کردم علل جنب علت

یعنی بیماری، یک مشکل دارد، ما می‌گوییم مشکل در لغت عربی ترجمه به علل یا علت شد، یک علتی دارد، یک بیماری دارد، یکی از آن عللش مسئله قرار گرفتن مثلاً حدیثی در خلاف آن است نه تکاذباً، تکاذب نیست، تنافی نیست، اصلاً این سرّ قصه را، البته بعدها چون این‌ها آمدند دیدند یک احادیثی هست که حالت تکاذب دارد، یکیش مثلاً می‌گوید و لذا آمدند راه‌های متعددی را، یکیش تخصیص بود برای حل مشکل، یکیش نسخ بود، ان‌شا‌الله من بعد توضیحاتش را عرض می‌کنم، اینها آمدند دو تا حدیث شده پس بنابراین در حقیقت باید این را قائل شد از وقتی که حجیت تبعدی خبر مطرح شد زمینه بحث تعارض هم مطرح شد، تعارض به معنای تنافی، تعارض به معنای تکاذب، عرض کردیم این اصلاً در تاریخ اسلام چون آن توضیح را عرض کردیم حدود یک قرن، یک قرن و نیم شاید هم بعدها بیشتر، حدیث را از منظار مذهبی مثلاً این حدیث پیش‌خوارج است، این حدیث پیش‌زیدی هاست، زیدی‌ها که این قدر مطرح نبودند، این حدیث پیش‌مثلاً فرض کنید شیعه است، این حدیث پیش‌مرجئه است، این حدیث پیش‌معتزله و اِلٰی آخره و یک مقداری هم از زاویه فقاہت و قدرت علمی و خبرویت علمی بررسی کردند مثل این که یک طبیب بخواهد صحبت بکند لکن بعدها که بحث حجیت آمد آمدند حدیث را از زاویه حکایت، در زاویه حکایت دیدند هم این حجت است و هم آن حجت است، نمی‌توانند دو تا حکایت بکنند، روشن شد؟ این زاویه تعارض در حقیقت از آن زاویه حکایت مطرح شد، به خلاف زاویه اختلاف، یعنی زاویه تکاذب، زاویه تنافی، تنافی دلیلین، تعارض دلیلین، تکاذب دلیلین، این از این زاویه، چون دو تا حاکی هستند، جنبه حکایت دارند و لذا از وقتی به طریق و به آن روایت به لحاظ راوی و قائلش از زاویه حکایت نگاه شد یک، و کم‌کم مسئله حجیت تبعدی خبر مطرح شد و قبول کردند حجیت تبعدی خبر را، کرارا و مرارا عرض کردیم در حجیت تبعدی خبر بعضی‌ها تا آن درجه بالا هم رفتند، چند بار عرض کردم مرحوم آقای خوئی در اوائل مصباح‌الاصول دارد که کسی قائل نیست که مفاد خبر حکم واقعی است، عرض کردم از این بالاتر هم داریم، این مطلب درست نیست که ایشان می‌فرمایند. ابن حزم در الاحکام می‌گوید حدیث مشمول آیه مبارکه إنا نحن نزلنا الذکر، اصلاً مصداق ذکر است، این خیلی بالا رفته، آقای خوئی شاید تصور، چون این کتابها را ندیدند، البته به ذهن ایشان هم نمی‌آید که آدم متعارف، حالا نمی‌خواهم بگویم عاقل، آدم متعارف هم یک حرف این جوری بزند، او اصلاً می‌گوید حدیثی که صحیح‌السند است

مصدق ذکر است، إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون یعنی خیلی جلو رفتند، حالا بگیرید در آن مقابلی که اصلا معتزله گفتند حدیث اصلا حجت نیست، بگیرید تا آن جایی که اصلا تعبد به حدیث امکان ندارد، در آن آقایانی که از معتزله و ابن قبه و دیگران از علمای ما یا تصور کردند اصلا امکان حجیت تعبدی وجود ندارد.

علی ای حال عرض کردم من همیشه یک نکات کلی هست که برای این که تصورات ما روشن بشود عرض کردم در حجیت خبر در دنیای اسلام انصافا هیچ مسئله ای به این مقدار، ما افرادی داریم در مسائل طبی، فلکی، نجومی، لغوی، نحوی و إلی آخره همین سلسله سند را مراعات می کنند، صحیح باشد صحیح نباشد، صحّ... إلی آخر یعنی بحث های فوق العاده سنگینی را ما در حدیث داریم. چه در کبرا و چه در صغرا و اختلاف شدیدی داریم، چه در کبرا و چه در صغرا، هیچ بحثی به این اندازه نیست و لذا انصافا بحث تعارض یا بحث حجیت خبر اگر ما یک مقدار رویش توقف می کنیم، یک مقدار رویش صحبت می کنیم به خاطر این است که واقعا در دنیای اسلام در این جهت خیلی کار شده، خیلی کار شده و انصافا یکی از ابداعات این شریعت مقدسه همین بود، خیلی کار شده. من نقل کردم بعضی از علمای اهل سنت در همین کتب اهل سنت هم، من خصائص هذه الامة الاسناد، خوب حرفی است، حرف دقیقی است، اصلا از خصائص امت، نه در یهودیت هست و نه در مسیحیت، اصلا اسناد ندارند، بحث اسناد. اصلا غیرش هم نیست، فرض کنید آثار ارسطو را الان مُسند ندارند، شاید قدیمی ترین نوشته ها که حالا به نحو وجاده است حدود چهارصد و خرده ای، پانصد سال بعد از ارسطو است، اصلا این یکی از امتیازات این شریعت مقدسه است، یکی از عجایب است، واقعا از این شریعت مقدسه عقول را که بارور کرده، همین طور که امیرالمومنین فرمود یثیر دفائن العقول، این یکی از دفائن عقول بود که امروز روی آن خیلی کار می شود، بررسی آثار و نکته هایی که مانده و احادیث را این قدر از جهات مختلف بررسی کردند، خیلی زحمت کشیده شده، درست است در اول تسامح زیاد شده البته پیش اهل سنت، در شیعه چون مسئله عصمت بود جای فرض تسامح نبوده اصلا اما در قرن اول و دوم پیش اهل سنت تسامح زیاد است اما در قرن های بعدی خیلی زحمت کشیده شد، خیلی هم اختلاف هست و خیلی هم فوائد و نکات علمی، نکات تاریخی، نکاتی

.....

که همین الان هم در دنیای علم قابل ارزش است، همین الان در دانشگاه های علمی روی معیارهای علمی امروز هم قابل ارزش است، این طور نیست که فاقد ارزش شده باشد، این بحث حدیث واقعا و شعب مختلفی که دارد خیلی تاثیرگذار است.

علی ای حال کیف ما کان آن چه که ما بیشتر داریم اختلاف حدیث است. عرض کردم تا آنجایی که من دیدم، من حتی نشد به این کتاب ایشان، موجود بود در اختیار سید مرتضی که ذریعه را نگاه کنم که ایشان چه عنوانی را مطرح کرد، البته چون بحث نکرده، چون ایشان قائل به حجیت نیست، ما عرض کردیم سه رای است که همیشه در ذهن مبارکتان باشد، سه مبنای کلی با آن اختلافات جزئی کنار، در حدیث داریم، حجیت تعبیدی، حجیت تعبیدی معنایش این است که شارع ما را متعبد کرده حدیث را با شرایط معینی قبول بکنیم، این حجیت تعبیدی می شود، حالا آن شرائط چیست باز هم اختلاف است، اهل سنت گفتند عادل باشد به خاطر آیه مبارکه، اخباری ها می گویند حدیث در یکی از کتب معتبره باشد، به خاطر آن روایتی که از حضرت جواد نقل شده و مشابهنش هم از امام صادق، روایت امام صادق خیلی روشن نیست، روایت امام جواد روشن تر است. عده ای هم قائل شدند که خبر ثقة باشد، صفت وثاقت باشد و گفتند این خبر ثقة را عده ای گفتند از روایت در می آید، افیونس ابن عبدالرحمن ثقة، عده ای هم گفتند سیره عقلاست شارع امضا کرده، إلی آخره، من نمی خواهم وارد بحث بشوم، ما اصطلاحا این را حجیت تعبیدی گذاشتیم. تمام بحث ما این است تعارض فرضش در این جاست، دو تا حدیث که در گستره هم قرار می گیرند، در گستره هم قرار می گیرند، این دو تا حدیث باید هر دو واحد آن معیار حجیت باشند و إلا تعارض الحجة و اللاحجة که معنا ندارد، اصلا کلمه تعارض را که اصولیین درست کردند تاریخش معلوم شد، این کلمه از وقتی است که حدیث را از زاویه حکایت دیدند چون از زاویه فقاهاست اختلاف مذهب بود، می گفت من مقلد ابوحنیفه هستم، او این حدیث را نقل کرده ما هم اعتماد می کنیم آن می گفت نه ما از ایشان تقلد نمی کنیم، حدیث ایشان را قبول نداریم اما بعدها که آمدند گفتند نه آقا این حدیثی که ایشان در این جهت نقل کرده مرسل است حدیث مرسل را قبول نداریم، این یواش یواش مسئله روی حکایت رفت یا فلان حدیث را که مثلا امام باقر در شیعه راجع به قصه آن مردک نقل فرمودند می گویند آقا ایشان تابعی است و لم یدرک رسول الله اما در اول به عنوان یک فقیه آن هم فقیهی که از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین هست آن را قبول

.....

می کردند. پس بنابراین آقایان خوب دقت بکنند دو مبنای دیگر هم موجود است، بحثی که ما ان شا الله می خواهیم عرض بکنیم بحثمان این است که نه از شواهد خود روایات ما در می آید و نه از شواهد سیره اصحاب تا زمان علامه، به وضوح معلوم می شود که حجیت تبعدی خبر را قبول داشتند، این نکته خیلی مهمی است، آنچه که مطرح بوده بیشتر حجیت خبر با شواهد است، البته خبر را قبول داشتند. در قبال رای سوم. پس رای دوم حجیت خبری که شواهد دارد که الان در حوزه ها معروف شده به خبر موثق به و رای سوم اصلا خبر حجت نیست، شواهد هم هم که اقامه می شود شواهد برای مضمون خبر است، برای حکم است نه شواهد برای متن خبر، متن خبر بماهو این که حجت باشد حجت نیست، بله حکمی را که گاهی در خبر هست حالا با خصوصیات معین، این را اصحاب تلقی به قبول کردند، شواهد کتاب موجود است، شواهد فتوای اصحاب موجود است، شواهد عمل ائمه و اِلی آخره. و بهترین شواهد هم در این جهت تلقی اصحاب است، اصحاب این حکم را تلقی کردند نه تلقی اصحاب برای خبر

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين